

القوه و حافظه تاریخی موجود است و می‌توانیم باور نمایم که شاه پرده‌های موسیقی تازه و زنده ایران آینده که احساسات ملی و ادبی ما را در گوشه‌ها و نغمه‌های بهتر و زنده تری تعبیر خواهند نمود، يك تاريخ درازی در پشت سر خواهند داشت. و اگر موسیقی ملی ما بواسطه بدبختی‌های پی در پی حزن انگیز، و بتأثیر خرافات فراموش شده اند وقتی که در نغمه‌های «واگنر»ها و «شومن» (**)

های ایرانی حکایت در از هجران را بما خواهند گفت و باربدها را دو باره بخاطرها خواهند آورد، انگاهست که ما خواهیم گفت:

«بشنوایم چون حکایت میکند

و ز جدائی‌ها شکایت میکند»

رضازاده شفق

برلین ۱۶ ژون ۱۹۲۴

قیمت فلسفی

نگاهی بفلسفه زردشت فریبنی

و اخلاق امروزی ما

یکی از پارسیان ياك نژاد ایراندوست، بهمرد نوشیروان یزدانی، ساکن بمبئی، ورقه‌ای بنام «امتحان» چاپ و توزیع کرده و یکسخه هم برای من فرستاده است که عین آن ازینقرار است:

امتحان

چندی پیش در جایی خواندم که در روزگار نورانی، هر ایرانی پس از بندگی بدعا از خدا میخواست تا کشور ایران را از قحط و وبا و طاعون و دروغ نگاهداری فرماید.

(**) «واگنر» و «شومن» بزرگترین ترانه‌ساز (کمپونیست) و از شعرای اخیر آلمانی بوده اند.

دروغ چیست؟ دیر حقیقت.

ای ایرانی امروز آیا تو راستگو و راستکاری؟ از وجدان خودت بپرس که آنچه را می‌گوئی راست و آنچه مینمائی درست است؟ یعنی ظاهر و باطنت یکست؟
من پرسیدم وجدانم جواب داد نه - توهم بپرس، اما اغماض نکنی اگر جواب داد نه! شرم بدار که وجودت حکم یک بلای بزرگ را دارد اما اگر جواب داد بلی خبر بده تا بدیدنت آیم که واجب دیدن هستی.

این حرفها، مرا مدتی بفکر انداخت و چند دقیقه روح مرا در آفاق و انفس سیر داده دو چیز را یادم آورد یکی حرفهای دانشمند سویسی ژان ژاک روسو که در دیباچه کتاب «اعترافات» خود مینویسد و دیگری یاد روزگار بهین و دیرین ایران قدیم و سخنان روحپرور پیغمبر پاک سرشت ایرانی اشو زردشت.

روسو در دیباچه کتاب خود میگوید:

«روزیکه محشر برپا خواهد شد، من این کتاب را در دست گرفتم. پیش خدای خود حاضر خواهم شد و خواهم گفت: پروردگار من! اینست آنچه من فکر کرده‌ام، آنچه عمل نموده‌ام و آنچه بوده‌ام.

بار خدایا! آفریدگان خود را دور من جمع فرما تا اعتراف‌های مرا بشنوند، از زنجهای من بنالد و از کارهای زشت من سرخ شوند و هر یک نامه اعمال خود را نشان بدهد و آنچه در نه دل، پنهان داشته با همین راستی بیرون بریزد تا به بینی آیا کسی جرئت خواهد کرد بگوید که من از روسو بهتر بوده‌ام؟»

این امتحان بهمرد نوشیروان یزدانی، نمونه‌ای از اعتراف‌ها و سخنان «روسو» است و در نظر من یک ارزش بزرگی دارد زیرا میان این اعتراف و اعترافهای مردم گناهکار فرق بسیار است. چه مرد گناهکار نیز گناهها و خطاهای خود را در مواقع مخصوص اعتراف میکند ولی اعتراف او یا از ترس دوزخ و بیم مجازات دنیوی است و یا با مید بخشایش دین جهان و بنوید بهشت

در جهان دیگر. لیکن اعتراف مرد دانا و عارف چنین نیست زیرا
بقول حکیم نیشابوری عمر خیام:

در مدرسه و خانگه و دیر و کنشت
ترسندۀ دوزخ است و جوایب بهشت
آنکس که ز اسرار خدا با خبر است
زین تخم در اندرون دل هیچ نکشت

اعتراف مرد دانا يك فریاد وجدانست که اولاً وجود يك
وجدان و ثانیاً بیداری و کوشش آنرا ثابت میکند. این اعتراف،
يك فداکاری است که وی از عزت نفس خود میکند و این فداکاری
بزرگترین فداکاریهاست. اعتراف یزدانی نیز ازین قبیل است.

من نیز با نوشیروان یزدانی همدرد و هم آواز هستم و من نیز
به انحراف نفس خود اعتراف میکنم ولی این اعتراف من از
یکسو ناله ایست از دست تمدن بشر که از اعماق روح من بر
میخیزد. این ناله روح من مانند بی قراری آن مرغ گرفتار و اسیری
است که خود را بدر و دیوار قفس خویش میزند تا آنرا در هم
شکسته خود را باغوش فضای بی انتهای آزادی بیندازد. این يك
رعدي است که در آسمان وجدان من حاصل میشود و مانند برق
تار و بود افکار مرا می سوزاند و از زبان من بیرون می جهد. روزی
نیست که مرغ روح من برای رهایی خویش از تنگنای تاریک تن
بفریاد نیاید و ترانه خواجه عرفان را بترنم نیاورد و نخواند:

حجاب چهره جان میشود غبارتم
خوشادمی که ازین چهره پرده بر فکتم
طراز پیرهن زرکشم مین چون شمع
که سوزهاست مهانی بدون پیرهنم

و یا با ناله دلخراش حضرت عارف هم آواز نشود و نسراید:

تا بنفس اندزم، ریخته بال و پریم
 باید ازین سر، گذشت شاید ازین در پرید
 يك فرق دیگر که میان اعتراف يك گنهکار و نوشیروان
 یزدانی هست اینست که مرد گنهکار با اعتراف گناه، وظیفه خود را
 تمام شده می‌پندارد و دوش خود را از بار سنگین تکالیف سبک می‌سازد،
 او جز انتظار عفو و یا مجازات، وظیفه دیگر ندارد و این عفو
 و مجازات در دست دیگریست. ولی اعتراف یزدانی این طور
 نیست. این اعتراف برای او و امثال او آغاز يك وظیفه وجدانی
 شمرده میشود و از آن دقیقه که این اعتراف بر زبان جاری شد
 تکلیفی بر ذمه وی فرض میگردد و آن عبارت از جهاد با نفس
 خویش و ایقاع دیگران است و من یقین دارم که در زیر نفوذ همین
 وظیفه وجدانی است که یزدانی این ورقه امتحان را چاپ و
 توزیع کرده است.

اگر درست کنجکاوی کنیم در می یا بیم که در فلسفه
 زردشت، جهاد نه تنها با نفس بلکه با هر چیزیکه مایه شر و فساد
 و دشمن روشنائی است بر هر فرد واجب میباشد. در نظر
 زردشت، اهریمن در خراب کردن زمین و تاریک نمودن آن و
 ایقاع شر و فساد و فتنه میکوشد و هر بهدینی را لازمست که باوی
 بجنگد و هرگز خسته نشود.

زردشت نه مانند عرفا و صوفیه جهان را بهشت و هر چیز را
 بجای خویش نیکو می‌بیند و مانند عمر خیام میگوید که

هر چیز که هست آنچنان می‌یابد

هر چیز که آنچنان نمی‌یابد نیست

و نه مانند ما مسلمانان ایران اجرای قوانین و احکام دین و بسط
 عدالت و دفع ظلم را حواله بظهور و به شمشیر صاحب عصر میدهد

پيامبر ايراني شت زردشت



بر زمینی که نشان کف پای از ماست قرنهای سجده صاحب نظران خواهد بود
[این تصویر نگارش نقاش پارسی م. ف. پیتاوالا در بمبئی میباشد]

و تسلیم کردن خود را بقضا و قدر امر مینماید. زیرا این طرز
تفکر و این فلسفه سلب قوه ازاده از مرد میکند و روی زمین را
خراب آباد و درویشگاه میسازد و کوشش و مبارزه زندگی و اقدام

به خیر و دفع شر را بیلزوم میکند و فقر و غنا و ظلم و عدالت، و شر و فساد را یک می‌شمارد. و مردم را به عطالت و بیکاری و بقناعت و بیقیدی و هوسرانی دعوت مینماید. بلکه زردشت میگوید که جهان ما بدانسان که بایستی بشود نیست. ناپاکی و زشتی و تاریکی و فساد در آن پیداست و آنرا انکار نمیتوان کرد و این شرها از اهریمن و یازان او سر میزند و چنانکه یزدان خود با اهریمن در جنگ است پیروان و دوستداران یزدان نیز باید بر ضد اهریمن و کارهای او بجنگند. بهین ملاحظه در فلسفه او از یکسو شبهه و تردید در حقایق حیات و در چگونگی حادثات این جهان وجود ندارد و چنانکه گفتیم، او در یکنظر و بطور کلی، شئون این عالم را خارج از دو قسم نمی‌بیند: زشت و زیبا و میگوید که زشت را نابود و زیبا را دوست باید داشت و از سوی دیگر بدینی و تاریک نمائی صرف نیز در فلسفه او راه ندارد یعنی او دنیا را زندان قرار نمیدهد و مانند فلسفه هندی بریاضت و درویشی و عطالت تشویق نمیکند بلکه سعی و کوشش را لازم می‌شمارد و بکامیابی و نیکبختی امیدوار میسازد زیرا او غلبه نیکی را بر بدی و روشنائی را بر تاریکی یک چیز حتمی و قطعی میداند. بدینقرار زردشت بقلع ریشه فساد امر میکند و نوید میدهد که روزی یزدان بر اهریمن غالب آمده نیکی و روشنائی را از دست او کاملاً نجات خواهد داد.

این فلسفه، فلسفه حیات است، فلسفه مبارزه زندگی است، فلسفه سعی و کوشش و قهر و غلبه و جنگ و فیروزی یعنی فلسفه عصر کنونی است و از همین نقطه نظر، زردشت در احکام خود بمسئله راستگویی و درستکاری خیلی اهمیت داده و جنگ کردن را بر ضد آن واجب شمرده است چونکه دروغ سرچشمه فتنه‌ها و

شرهاست. او دروغ را از اعوان اهریمن و از دیوها شمرده بر ضد آن دعاها و مناجات‌ها ساخته است و در کتاب مقدس اوستا و سایر کتابهای پهلوی درین زمینه بسیار سخن‌ها و اندرزها مندرج است. در حقیقت، راستگوئی منبع اخلاق پسندیده و ریشه فضایل است چه هر کس این صفت را دارا باشد همه صفات نیک دیگر را هم دارا خواهد شد. کسیکه راستگوئی را ملکه و شعار خود کرده باشد، نمیتواند دزدی، خیانت، غارت، ظلم، دورویی، چاپلوسی و عوامفریبی کند چونکه اینها با راستگوئی راست نمی‌آید و اگر هم مرد در پنهان این کارها را کند قلب و وجدان او از وی می‌پرسد و از وی باز خواست میکند و آنگاه او شرمگین و معذب خواهد شد و عذاب وجدانی علایم دروغگوئی او را در وجناتش ظاهر و آشکار ساخته و آسایش روحی را از وی سلب خواهد کرد. بدین جهت راستگوئی، مرد را به درستکاری هدایت میکند و درستکاری او را راستکار می‌سازد. اگر پدران و مادران فقط راستگوئی را بفرزندان خود یاد بدهند این راستگوئی خود اخلاق پسندیده دیگر را هم به آنان می‌آموزد.

نیز بدین جهت است که ایرانیان قدیم یعنی نیاکان با شرافت ما دروغ را بدترین رذایل و شرها می‌شمردند و مردم بیکار را از شهرها بیرون میکردند چونکه میگفتند این‌ها مجبور بدروغ گفتن و دزدی کردن هستند و این خصلت زشت در مردم دیگر سرایت میکند! چه فکر عالی و چه اندیشه پاک!

اگرچه زندگانی امروزی بشر، فرد را در چارمیخ احتیاجات مادی بطوری فشرده که امکان نفس کشیدن ندارد و ناچار برای ادامه زندگی خود یا باید هم‌رنگ جماعت شده، اخلاق عمومی را کسب نماید و یا اساساً دست از زندگی مادی شسته، گوشه-

نشین و درویش و گرسنه و گدا گردد. اگر چه تمدن امروزی امکان زندگی با شرافت و صداقت را برای بشر حرام و مجال کرده است و با کمی تفاوت در شدت و ضعف، اخلاق رذیله و هوسهای پست و دروغگوئی و تقلب در هر يك از شئون اجتماعی ملت‌های شرق و غرب نمایان است و معلوم نیست بشر کی ازین ورطه نجات خواهد یافت و اگرچه این اخلاق در ایران ما بحد اعظم افراط رسیده است و این دروغگوئی و امثال آن از حد افراط هم گذشته تماماً بطرف معکوس افتاده است یعنی دروغگوئی امر مباح و مجاز و بلکه حکم اجباری را گرفته و راستگوئی مستلزم ملامت و سرزنش و ریشخند و مجازات گردیده است ولی با وجود همه اینها باید کوشید و باز هم کوشید باید نخست با نفس خویش جهاد کرد و سپس با نفس دیگران. باید کوشید تا ریشه این شر و فساد کنده شود و یزدان بر اهریمن غالب آید و تاریکی مبدل بروشنائی گردد. جنگ یزدان با اهریمن همان مجادله ایمان با شیطان و مبارزه عقل با نفس است. ده خداوند ما را بدان امر فرموده و تا ما درین جنگ فیروز و کامیاب نشویم بدرجه شرافت انسانی نخواهیم رسید. ح.ک. ایران‌شهر

آرزوهای ما

ای جوانان و رهنمایان نژاد نوزاد ایران، بنشر ایران‌شهر بکوشید که ایران‌شهر بهدایت نژاد نوزاد میکوشد. ای دوستان علم و فضیلت، از ایران‌شهر دستگیری کنید که ایران‌شهر باغبان گلشن فضل و دانش است. ای تشنگان زلال حق و حقیقت، با ایران‌شهر همراهی کنید که ایران‌شهر در راه حق و حقیقت قدم میزند. ای معارف‌پروران حقیق. دست فتوت و همت بایران‌شهر دراز کنید که ایران‌شهر زنده کننده معارف است. ای آرزومندان عفت و آزادی زنان، ایران‌شهر را ترویج کنید که ایران‌شهر رهنمای اخلاق و تربیت صحیح است. ای جسرتکشان سربلندی و عظمت ایران، بیرق ایران‌شهر را بلند نگاه دارید که ایران‌شهر نماینده روح ملیت و ایرانیت است.